



راهکار های تأمین نقدینگی

بحث از راه کار پنجم بود به این صورت که مسئله را از طریق بیع سلم تصحیح کنیم، به این صورت که چیزی را که پیش‌فروش می کند و در وقت سررسید، همان کالا را از خود خریدار نقداً به قیمت بیشتر می خرد و یا اداء دین می کند به قیمت آن جنس، که روایات متعدد و طوایف عدیده داریم که سه طایفه در این زمینه وارد شده که علی القاعده طبق مبانی مشهور بررسی کردیم اما همانطور سؤالی که ممکن است مطرح شود این است که آیا این مسئله را می توان از راه «انقلاب نسبت» درست کرد یا خیر؟

هر چند ما «انقلاب نسبت» را قبول نداریم ولی بر مبنای کسانی که قبول دارند، به بررسی روایات این باب می پردازیم:

بررسی روایات معارض با توجه به انقلاب نسبت

اگر بخواهیم در اینجا با توجه به روایاتی که حجت است بحث کنیم، در اینصورت انقلاب نسبت طبق برخی مبانی مشکل می شود ولی اگر فرض کنیم که همه روایات درست و صحیح است در این صورت جای طرح بحث انقلاب نسبت است، به این بیان که بگوییم:

روایت مرسله ابان بن عثمان که گفته بود در جایی که کالا در سررسید موجود نیست امام فرمودند: در اینجا بیع دوم را می شود انجام داد، که دلالت داشت بر «جواز بیع دوم در سررسید وقتی که جنس موجود نباشد» این روایت با روایاتی مثل روایت محمد بن قیس و روایت یعقوب بن شعیب و روایاتی دیگری که دالّ بر این بودند که در سررسید اگر جنس موجود نباشد، مطلقاً جایز نیست، با یکدیگر عامّ و خاص مطلق هستند یعنی روایاتی که می گویند مطلقاً جایز نیست چه به نحو بیع باشد چه به نحو اداء دین ولی مرسله ابان بن عثمان می گوید به نحو بیع اشکال ندارد پس روایات دالّ بر عدم جواز پرداخت پول چه به نحو اداء قیمت و چه به نحو بیع، تقیید می خورند یعنی بیع از تحت روایات خارج می شود و روایات مانعه مختص می شوند به اداء دین به قیمت روز در زمان سررسید یعنی لایجوز اداء دین به قیمت روز در زمان سررسید و این روایات دیگر شامل بیع نمی شود چرا که مرسله ابان بن عثمان بیع را از تحت آن خارج کرد؛ و بعد از اینکه روایات مانعه مقید شدند، این روایات مانعه می گوید اداء دین جایز نیست به قیمت روز و فقط این را می گوید چون بیع خارج شد. نسبت به ادلّه مجوزه که گفته بود عند عدم مبیع در سررسید اعطاء قیمت جایز است به نحو اطلاق سواء کان من نحو البیع و سواء کان من نحو اداء دین، به وسیله این روایات مانعه بعد از تخصیص، اداء دین از تحتش خارج می شود، آن وقت روایات مجوز هم مختص می شود به جاهایی که اعطای قیمت به نحو معامله و بیع دوم باشد. در نتیجه روایات مجوز با مرسله ابان بن عثمان از حیث مضمون

متحد می شود؛ که در این صورت انقلاب نسبت رخ می دهد و تعارض این دو دسته طایفه از بین می رود. بعد از این که روایات مجوز، همراه با مرسله ابان بن عثمان هم مضمون شدند و همگی دلالت کردند بر این معنا که: لایجوز بیع دوم عند عدم وجود مبیع و از طرف دیگر روایات مانعه هم شدند عدم جواز اداء قیمت از باب وفاء به دین عند عدم وجود مبیع، این دو دسته طایفه تعارضشان از بین رفته است، در نتیجه هر کدام از این دو دسته روایت، آن دو روایتی که به



نحو مطلق با هم تعارض داشتند، را با هم جمع می‌کند یعنی درواقع مجموعه‌ای از انقلاب نسبت و شاهد جمع رخ داده است، به این صورت که بر اساس انقلاب نسبت (بعد از آن که دو دسته طایفه درست شد) این دو طایفه از یک طرف، سبب تقیید روایات مانع مطلق می‌شود و از طرف دیگر، روایات مجوز مطلق را قید می‌زند یعنی روایاتی که گفتند «در زمان سررسید و عدم وجود المبیع» بیع جایز است (مثل مرسله اَبان و یا موثقه ابن فضال بعد از تقیید) این با روایت علی بن جعفر عام و خاص (مطلق و مقید) می‌شود یعنی روایت علی بن جعفر فرموده بود که مطلقاً جایز نیست اعم از این که بیع باشد یا غیر بیع و اعم از این که جنس وجود داشته باشد یا وجود نداشته باشد، در هر صورت از تحت این روایت آن جایی که جنس موجود نباشد و به نحو بیع نباشد، خارج می‌شود ولی آنجایی که جنس موجود نباشد و به نحو اداء قیمت باشد ممنوع است یا جنس موجود باشد (چه به نحو اداء قیمت و چه به نحو بیع) جایز نیست. بنابراین به این صورت بین روایات مجوزه با روایت علی بن جعفر جمع می‌شود.

و روایات مانع که حمل شد به اداء دین (در طایفه اولی) که گفتیم روایت محمد بن قیس و... که فرموده بودند جایز نیست، حمل می‌شود به آنجایی که می‌خواهند در زمان عدم مبیع، اداء دین به قیمت کنند، و لذا رابطه این روایات با مکاتبه علی بن محمد که مطلقاً جایز دانسته بود، مطلق و مقید می‌باشد، نتیجه این می‌شود که روایت علی بن محمد که فرموده بود مطلقاً جایز است از تحتش عند عدم المبیع اداء دین به قیمت روز، خارج می‌شود و لذا نمی‌توان در زمان عدم مبیع، به عنوان ادای دین قیمت روز را پرداخت کرد، اما عند عدم مبیع، انجام بیع جدید، جایز است و اشکال ندارد و تحت روایت باقی می‌ماند و یا عند وجود الطعام به نحو بیع و به نحو اداء دین، صحیح است.

لکن درعین حال بعد از این جمع همچنان، این دو روایت تعارض شان از بین نمی‌رود یعنی آن روایت علی بن جعفر با مکاتبه علی بن محمد علی‌الْحال تعارض شان در آنجایی که جنس موجود است، باقی است و مشکلی حل نمی‌شود، البته نسبت به ادله قبلی مقداری مضیق شدند ولی نسبت به آنجایی که جنس موجود است، همچنان تعارض دارند، زیرا که مکاتبه علی بن محمد می‌گوید چه به صورت اداء دین و چه به صورت بیع جدید، جایز است و روایت علی بن جعفر در آن مورد می‌گوید که جایز نیست، بنابراین تعارض شان در این قسمت باقی است.

خلاصه: بر مبنای اینکه همه روایات حجت است و سندشان مشکلی ندارد اگر روایت علی بن جعفر به دلیل موافقت با کتاب، مقدم بر سایر روایات شود، تعارض حل می‌شود ولی در غیر این صورت، تعارض باقی است، بنابراین بر اساس حجیت تمامی روایات، انقلاب نسبت به صورتی که بیان شد، قابل طرح است و در پایان نیز هر چند به واسطه شاهد جمع، دو دسته روایات مطلق، جمع می‌شدند ولی همچنان تعارض باقی بود.

اشکال به مبنای انقلاب نسبت

همان‌طور که قبلاً نیز گفته شد، مبنای انقلاب نسبت، اشکال دارد زیرا که عقلاء چنین مبنایی را نمی‌فهمند و نمی‌پذیرند و سیره متشرعه فقها بر چنین مبنایی وجود ندارد، بنابراین این مبنا باطل است و با این راه نمی‌توان تعارض بین روایات را حل نمود، بلکه باید به واسطه راه‌های دیگری که قبلاً بیان شد، تعارض را حل کرد.



راه حل دیگری برای حل تعارض

اگر گفته شود که روایت ابان بن عثمان را کنار می‌گذاریم زیرا که مرسله است و حجت نیست ولذا دو دسته روایت باقی می‌مانند:

۱. روایات خاصه‌ای که عندعدم مبیع متعارضین بودند.

۲. روایات مطلقه‌ای که چه مبیع موجود باشد و چه نباشد، متعارضین بودند.

اگر آن دسته اول (روایات متعارض عند عدم المبیع) گفته شود که جمع عرفی دارند، به این صورت که روایات مانعه را حمل بر کراهت کردیم و در واقع نتیجه گرفتیم که «يجوز عند عدم مبیع، معامله دوم و اداء قیمت دین» و لازم نیست عین موجود باشد؛ که در این صورت در واقع موثقه ابن فضال را مقدم کردیم و گفتیم که این روایت نص است ولی بقیه روایات ظاهر هستند فلذا حمل ظاهر بر نص می‌کنیم پس يجوز عند عدم المبیع مع الکراهة. حال که نتیجه گرفتیم که «يجوز عند عدم المبیع مع الکراهة مطلقاً»، این روایات سبب تقیید روایت علی بن جعفر (که به صورت مطلق گفته بود که ممنوع است) می‌شود و نتیجه به این صورت می‌شود که: روایت علی بن جعفر مختص به موردی می‌شود که عین (مبیع) موجود باشد یعنی اگر مبیع موجود است، نمی‌شود ادای دین به قیمت انجام داد یا آن را به قیمت روز خرید، بعد از این که این روایت اخص گردید، رابطه‌اش با مکاتبه علی بن محمد اخص می‌شود، زیرا که مکاتبه علی بن محمد مطلقاً می‌گوید جایز است ولی این روایت می‌گوید عند وجود المبیع جایز نیست بنابراین مکاتبه نیز مختص می‌شود به عند عدم وجود المبیع و از این طرف حل تعارض می‌شود لکن نتیجه می‌شود «عند عدم جود المبیع» و به عبارت دیگر مکاتبه علی بن محمد با روایت مجوزه ابن فضال یکی می‌شود.

البته همان‌طور که از ابتدا گفته شد، چه به نحو اول انقلاب نسبت کنیم و چه به نحو دوم (که مرسله ابان را مد نظر نگیریم) در هر دو صورت، جمع بین روایات که براساس انقلاب نسبت درست می‌شود، جمع عرفی نیست ولذا نمی‌شود بر اساس آن عمل کرد.

بررسی صورت سوم در راه کار پنجم

در راه کار پنجم صورت سوم نیز وجود داشت، صورت دوم عبارت بود از این که: پیش‌فروش کند و بعد در سرسید نقداً بخرد یا به اداء دین پرداخت می‌کند ولی صورت سوم در راه کار پنجم به این صورت است که: پیش‌فروش می‌کند جنس را به یک میلیارد تومان که ۶ ماهه تحویل دهد (مثلاً) و بعد از این که پیش‌فروش کرد، همان جا بعد از گرفتن پول و فروختن جنس، همان کالا را از او خریداری می‌کند و تا زمان سرسید صبر نمی‌کند، یعنی در همان ساعت ۸ صبح از آقای این گندم را به نحو سلم خریدم یک میلیارد تومان، بعد از اینکه خریدم و باید ۶ ماه دیگر باید تحویل بگیرم همین الان همین گندمی که الان مالک شده‌ام و قرار است ۶ ماه دیگر تحویل بگیرم (الان در ملک من یک تن گندم است و در ذمه آن



یک تن گندم است) همین کالا را به خود او به صورت نسیه یکساله (مثلاً) می فروشم، لکن گرانتر می فروشم مثلاً یک میلیارد نقد دادم و گندم را خریدم و سپس همان را به خریدار می فروشم نسیه به یک میلیارد و دویست میلیون تومان و یک سال دیگر پول را می گیرم.

این هم یک راهکار دیگری است برای تأمین نقدینگی در بیع سلم. فلذا باید در مشروعیت این راهکار بحث کرد. در خصوص این راهکار، روایات خاصه‌ای پیدا نکردیم یعنی دقیقاً به همین صورت بیع سلم انجام شده باشد، روایت خاصه‌ای وارد نشده است ولی ادلّه مجوزه و ادلّه مانعه را می شود بر این مسئله تبیین کرد.

ادلّه مجوزه

دلیل اول

اطلاقات و عمومات باب معاملات به این صورت که بیع اول یعنی پیش فروش اول مشمول احل الله البیع است و عمومات اوفوا بالعقود شامل آن می شود، بعد از اینکه خرید انجام شد و دوباره می خواهد به خود او بفروشد، همچنان احل الله البیع شامل می شود، (بیع اول، بیع سلم است که احل الله البیع شامل آن می شود و بیع دوم، بیع نسیه است که عمومات احل الله البیع و اوفوا بالعقود شامل آن می شود).

از طرف دیگر اگر بیع دوم را شرط هم کرده باشند، شامل «المؤمنون عند شروطهم» می شود یعنی اگر شرط کرده باشد که دو مرتبه به خودش بفروشد و از او به صورت نسیه بخرد، مشکلی ندارد.

دلیل دوم

اگر بر اساس ادلّه مجوزه چنین نتیجه گرفته بشود که بیع در زمان سررسید جایز است، می شود الغای خصوصیت کنیم و بگوئیم: فرقی نیست بین اینکه بیع دوم، در سر رسید باشد یا قبل از آن، یعنی بگوئیم ادلّه مجوزه که در صورت دوم گفتیم در اینجا با الغای خصوصیت می آید.

اشکال

الغای خصوصیت در این جا مشکل است، زیرا که بیع دوم در صورت دوم، نقدی بود و در زمان سررسید بود ولی در این جا بیع دوم نسیه است و قبل از سر رسید است، و این دو فرض دارند زیرا که در فرض که زمان سر رسید نرسیده است و در ذمه شخص موجود است و الان ندارد، شبیه دین به دین است (البته به صورت جزمی فعلاً نمی گوئیم و صرفاً احتمال آن را به عنوان تأکید بر احتمال خصوصیت مطرح می کنیم) پس الغای خصوصیت مشکل دارد.

ادلّه مانعه

دو دلیل در مورد عدم مشروعیت و عدم صحت این مسئله می شود بیان کرد:



دلیل اول

همان مطلبی که برای الغای خصوصیت در دلیل دوم گفته شد، به این صورت که ادلة مانعه در صورت دوم که در سررسید گفته بودند که جنس را نمی شود فروخت (لایجوز) مثل روایت محمد بن قیس و امثالهم، حال می گوئیم که وقتی در سررسید بیع آن جایز نیست به طریق اولی در قبل از سررسید بیع آن جایز نیست یعنی وقتی جنس در سررسید اش نرسید و قبض هم نشده و قابل قبض هم نیست؛ البته در صورت اول نیز ممکن است شبهه شود و گفته شود که اگر موجود باشد، قابل قبض است ولی اگر موجود نباشد، قابل قبض نیست، ولی ممکن است جواب بدهیم که در این جا نسیه است و لذا وقتی در آن جا نقدی بوده است ولی فروختن آن جایز نبوده است پس در اینجا نیز که نسیه است، به طریق اولی ممنوع است.

اشکال

اگر کسی این اولویت را قائل باشد و تنقیح مناط کند و بگوید مناط و ملاکی در صورت دوم وجود داشت و سبب منع از بیع دوم گردید، در این صورت نیز به طریق اولی وجود دارد، ادعا اثبات می شود ولی اگر کسی نتواند تنقیح مناط قطعی یا اطمینانی بکند و لذا نتواند احراز کند که ملاکی که در آن جا برای ممنوعیت وجود داشت، در این جا نیز وجود دارد، یعنی نفهمد یا احتمال می دهد که همراه با مانعی برای سرایت حکم باشد، فلذا نمی توان از موضوع در آن ادله، تعدی به این صورت سوم، نماید. پس ادلة اول برای منع محل کلام است و مشکل ایجاد می شود.

دلیل دوم

ادله که قبلاً در مباحث قبلی مفصلاً بحث کردیم، در مورد بیع دین به دین یا بیع کالی به کالی که در مباحث گذشته بحث شد که آیا بیع دین به دین باطل است یا نه؟

اگر کسی بگوید صورت سوم مشمول {لایبیع الدین بالدین} یا {نهی النبی عن بیع الکالی بالکالی} است زیرا که الآن شخص، کالایی را می فروشد که طلب دارد، زیرا که وقتی که کالایی را پیش خرید کرده است و می خواهد همان کالایی که پیش خرید کرده است را به فروشنده بفروشد، این کالا طلب او است که دین است، فلذا دین را می فروشد به چیزی که در ذمه اوست که بعداً مثلاً در سال آینده به او بدهد که این هم دین است و لذا {لایبیع الدین بالدین} شامل این بیع نیز می شود، یعنی دینی که با عقد حاصل می شود را نیز شامل می شود.

که قبلاً در این جهت بحث شده است که آیا {لایبیع الدین بالدین} دینی که عوض است و دینی که معوض است را شامل می شود یا نه؟ و به عبارت دیگر شامل دینی که با عقد، دین می شود را هم می شود یا این که حتماً باید از قبل دین باشد؟ عده ای از فقهاء فرمودند: شامل دینی که با عقد حاصل شده، نیز می شود، فلذا طبق این مبنا در اینجا لایبیع الدین بالدین شامل این صورت هم می شود و وقتی که شامل شد دیگر این بیع صحیح نمی شود و این بیع باطل می شود.



اشکالات

در مباحث قبلی اشکالاتی به این مباحث مطرح شد که خلاصه آن عبارت است از:
اولاً: «لا یباع الدین بالدین» شامل دینی که بعد از عقد محقق شده، نمی شود و ظهور این ادله این است که شما طلبی از یک طرف دارید یا هر دو طرف قبل از عقد، از یک دیگر طلبکار هستند و دو دین وجود دارد، «لا یباع الدین بالدین» یعنی هم عوض قبل از عقد دین است و هم معوض قبل از عقد، دین است، در این موارد روایت می فرماید که «لا یباع الدین بالدین» و لذا اطلاق گیری نمی شود و این روایت شامل مواردی که با نفس عقد، دین به وجود آمده است، نمی شود.
ثانیاً: در روایتی که در باب ۱۵ از ابواب دین است که مرحوم کلینی (رحمه الله) از طلحة بن زید و مرحوم شیخ (رحمه الله) از ابن محبوب نقل می کنند، روایت شبهه سندی دارد.

۱ مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزَمٍ عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَا يُبَاعُ الدَّيْنُ بِالْدَّيْنِ.

وَرَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ مِثْلَهُ ۳۲.

ثالثاً: معلوم نیست این روایت به معنای بطلان معامله باشد، چرا که نهی در لایبایع الدین بالدین چه بسا نهی تکلیفی باشد، البته در این صورت همچنان این راهکار، غیر صحیح و غیر مشروع می شود اما این روایت دلالت بر باطل معامله نمی باشد، اگر نهی تکلیفی باشد نهی از معامله است و نهی از معامله دال بر فساد نیست ولی اگر نهی ارشادی باشد (ارشاد به بطلان است) در این صورت نشان دهنده بطلان است، و معنای لایبایع الدین بالدین این است که معامله باطل است اما اگر نهی تکلیفی باشد کما این که بعید نیست و اصلاً دلیل معتد به برای «حمل نواهی در معاملات بر ارشادی بودن» پیدا نکردیم و این مطلب صرفاً ادعایی بوده است که برخی بیان کرده اند، البته در بعضی موارد مسلم است که نهی ارشادی است زیرا که قرائنی وجود داشته است، اما این که قاعده کلیه ای به این مضمون داشته باشیم که «نواهی در معاملات حمل بر ارشادیت می شوند» که نشان دهنده بطلان این معامله باشد، چنین دلیلی پیدا نکردیم، بنابراین در معاملات نیز همچون سایر موارد، نهی ظهور در نهی تکلیفی دارد، بنابراین لایبایع الدین بالدین یعنی این نوع معامله منهی عنه است و نباید انجام گیرد و نهی در معاملات دال بر فساد نیست، پس صحت این معامله طبق ادله عمومات و اطلاقات محفوظ است و این دلیل دلالت بر بطلان نمی کند. بنابراین با این دلیل نمی شود بطلان این نحو معامله را اثبات کرد، این هم نسبت به این جهت که قبلاً بحث شده بود.

۱ (۲) - الکافی ۵ - ۱۰۰ - ۱، و آورده فی الحدیث ۲ من الباب ۸ من أبواب السلف.

۲ (۴) - التهذیب ۶ - ۱۸۹ - ۴۰۰.

۳. وسائل الشیعة؛ ج ۱۸؛ ص ۳۴۷.



و از طرف دیگر ادله کالی به کالی هم شامل این صورت از بیع نمی شود بخاطر این که وقتی من به خود او فروختم، از ذمه من خارج می شود و دیگر کالی به کالی نیست زیرا که دیگر بدهکار نیست، علاوه بر اینکه روایت مربوط به معامله کالی به کالی نیز روایات معتبری نیست و در کتب روایی ما وارد نشده و یک روایت مرسله نقل شده است که چه بسا از عامه باشد و لذا حجیتی ندارد.

بنابراین صورت سوم نیز با توجه به اطلاقات و عمومات معاملات، مشکلی ندارد یعنی علی القاعده^۱ «حل الله البيع و اوفوا بالعقود» شامل هر دو بخش می شود و هم بیع اول که پیش فروش باشد و هم بیع دوم که آن پیش فروش را که خریده است، را به خود فروشنده به صورت نسبه بفروشد، و حتی شرط نیز می توانند بکنند یعنی در ضمن بیع اول می تواند شرط کنند که مبیع را دو مرتبه از او بخرد و یا به او بفروشد به همین بیانی که گذشت (به صورت نسبه همین الان بخرد). البته شبهه ای دیگری نیز در اینجا مطرح است که «عدم قصد جدی» و «دور» بود که جواب آن داده شده و اشکال مهمی نیست.

بنابراین علی الظاهر راه کار پنجم در صورت اول و صورت سوم علی القاعده مشکلی ندارد و صورت دوم نیز از روایت استفاده می شود که در جایی که کالا موجود نباشد، اشکالی ندارد ولی اگر کالا موجود باشد، راهی برای تصحیح آن نداریم یعنی با توجه به ادله ای که دال بر بطلان بودند:

✓ اگر روایت علی بن جعفر را تصحیح کردیم، باید گفته شود که صحیح نیست، کما اینکه عده ای این روایت را صحیح می دانند زیرا که این روایت در کتاب «علی بن جعفر» آمده است و بر اساس مبنای آن فقهای که روایت کتاب علی بن جعفر را معتبر می دانند، باید قائل شوند که صورت دوم باطل است.

✓ اگر بگوئیم آن روایت معتبر نیست، صورت دوم نیز صحیح و مشروع می شود و با عمومات و اطلاقات آن صورت هم تصحیح می شود، زیرا که عمومات و اطلاقات صورت دوم را هم شامل می شد و نسبت به موردی که مبیع موجود نبود، روایت خاصه بر تصحیحش داریم.

بنابراین پس هر سه صورت ولو به همراه شرط، صحیح است (با توجه به این که ما در سند روایات موجود مشکل داشتیم) یعنی صورت اول که تسویه فیزیکی و بیع سلم رائج بود و صورت دوم که فروش سلم و خرید در زمان سررسید به صورت نقدی (چه به همراه شرط و چه بدون شرط) بود و صورت سوم که فروش سلم و خرید از او در همان لحظه به صورت نسبه (چه به همراه شرط و چه بدون شرط) بود، همگی مشروع هستند فلذا راهکار پنجم برای تأمین نقدینگی صحیح و مشروع می باشد.

راهکار ششم برای تأمین نقدینگی

راهکار ششم برای این که به واسطه آن نقدینگی تأمین شود، عبارت است از این که: کالایی را از شخصی نقدی میخرم مثلاً با این که پولی ندارد، کالایی را به یک میلیارد به صورت نقدی خریداری می کنم

۱. البته همان طور که بارها توسط استاد محترم تذکر داده شده است، این مباحث در مقام فتوا نمی باشد بلکه در مقام مباحث علمی می باشد و هر شخصی در مقام عمل، باید به فتوای مرجع خود عمل نماید.



بعد از این که جنس را خریدم و هنوز پولی را نداده‌ام (معامله نقدی به این نیست که همان لحظه پول را بدهد بلکه می شود یک یا دو ساعت دیگر پول پرداخت شود) به خود فروشنده، همان کالا را دو مرتبه به صورت نقدی می فروشم به ۸۰۰ میلیون تومان (نقدی خریدم به ۱ میلیارد تومان و نقدی فروختم به ۸۰۰ میلیون تومان) ولی با این شرط که آن بدهی قبلی که در اثر خرید نقدی به یک میلیارد به وجود آمده بود را، یک سال به من مهلت بده یعنی بدهی قبلی بیع دوم را انجام می دهند به شرط امهال بدهی بیع اول، نتیجه این می شود که ۸۰۰ میلیون تومان می گیرم و بعد از یکسال ۱ میلیارد به او می دهم و در این میان ۲۰۰ میلیون تومان، سود نصیب فروشنده می شود و خریدار نیز به ۸۰۰ میلیونی که نیاز داشته است، را تأمین می کند، حال باید بحث کنیم که آیا این معامله و قرار داد که به صورت باز خرید است، صحیح است یا خیر؟

از حیث قواعد عاقله بعید نیست بگوئیم این راه کار نیز صحیح است زیرا که چه بیع اول و چه بیع دوم مشمول احل الله البیع و اوفوا بالعقود هستند و شرط ضمن عقد نیز صحیح است و مشکلی ندارد زیرا که شرط امهال دین اول است و اشکالی ندارد و این شرط هم مشمول «المؤمنون عند شروطهم» می شود، وقتی جنس را نقداً خریدم، اگر بیع دوم انجام نشود و از فروشنده تقاضای یک سال مهلت کردم که بدهی را با تأخیر بپردازم، همان طور که این کار اشکالی ندارد، این امهال دین اشکالی ندارد پس این عمل، مباح است و مشکل ندارد، حال این عمل مباح در ضمن یک عقدی (بیع دوم) شرط شده یعنی بیع دوم را مشروط می کند به امهال و طرف مقابل نیز قبول می کند؛ حال در این جا نیز دو صورت متصور است زیرا ممکن است که در این قرارداد باز خرید، در بیع اول شرط شود که بعد از اینکه از من خریدی، به من بفروشی به همراه شرط امهال دین (یا این گونه که از تو خریدم به تو می فروشم) یا این که در بیع اول، چنین شرطی نشود؛ ولی هر دو صورت مشکلی ندارد زیرا که اگر شرط شود، مشمول «المؤمنون عند شروطهم» می شود و اگر شرط هم نشود به همان نحو که گفته شد، صحیح می شود.

بنابراین راه کار ششم علی الظاهر با توجه به عمومات معاملات و قاعدة المؤمنون عند شروطهم مشکلی ندارد.

اشکال به مشروعیت راه کار ششم

روایتی در کتاب دین و قرض وسائل الشیعه آورده شده است که می تواند اشکال بر مشروعیت این راه کار باشد:

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي بَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي الرَّجُلِ يَكُونُ عَلَيْهِ دَيْنٌ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى فَيَأْتِيهِ غَرِيمُهُ فَيَقُولُ أَنْقُذْنِي مِنَ الَّذِي لِي كَذَا وَ كَذَا وَ أَصَحَّ لَكَ بَقِيَّتَهُ أَوْ يَقُولُ أَنْقُذْنِي بَعْضاً وَ أَمَدٌ لَكَ فِي الْأَجَلِ فِيمَا بَقِيَ فَقَالَ لَا أَرَى بِهِ بَأْساً مَا لَمْ يَزِدْ عَلَى رَأْسِ مَالِهِ شَيْئاً يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَلَكُمْ رُؤُسَ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَ لَا تُظْلَمُونَ^۱

این روایت را مرحوم صاحب وسائل در این جا و در کتاب الصلح بیان می کند و همچنین روایت را مرحوم

^۱. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص: ۳۷۶.



صدوق (رحمه الله) نقل کرده است و در تهذیب و کافی هم در کتاب الصلح این روایت آمده است، اینجا از ابان نقل شده است و آن روایتی که در کتاب الصلح آمده باب ۷ حدیث ۱ نیز آمده است با این سند است:

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ أَبَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع وَ عَنِ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ حَمَادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُمَا قَالَا فِي الرَّجُلِ يَكُونُ عَلَيْهِ الدَّيْنُ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى - فَيَأْتِيهِ غَرِيمُهُ فَيَقُولُ - انْقُذْنِي مِنَ الَّذِي لِي كَذَا وَ كَذَا وَ أَضْعَ لَكَ بَقِيَّتَهُ - أَوْ يَقُولُ انْقُذْ لِي بَعْضًا - وَ أَمِدَّ لَكَ فِي الْأَجَلِ - فِيمَا بَقِيَ عَلَيْكَ قَالَ - لَا أَرَى بِهِ بَأْسًا مَا لَمْ يَزِدْ عَلَى رَأْسِ مَالِهِ شَيْئًا - يَقُولُ اللَّهُ فَلَكُمْ رُؤُسَ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَ لَا تُظَلَّمُونَ^۱.

وَ رَوَاهُ الْكَلْبِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبَانَ مِثْلَهُ. بنابراین مرحوم کلینی و شیخ طوسی و صدوق، این روایت را نقل کرده اند.

روایت صحیح است و «ابان» در سند یا ابان بن عثمان است یا ابان بن تغلب که ظاهراً ابان بن عثمان است، طریق مرحوم صدوق به ابان بن عثمان عبارت است از:

و ما كان فيه عن أبان بن عثمان: فقد رویته عن محمد بن الحسن، رضي الله عنه، عن محمد بن الحسن الصفار، عن يعقوب بن يزيد، و أيوب بن نوح، و إبراهيم بن هاشم، و محمد بن عبد الجبار: كلهم: عن محمد بن أبي عمير، و صفوان بن يحيى. عن أبان بن عثمان الأحمر^۲.

بنابراین اگر ابان عثمان باشد، این سند صحیح است و مشکلی ندارد؛ بنابراین روایت طبق هر سه نقل مشکل سندی ندارد. البته احتمال این نیز وجود دارد که این روایت از ابان بن تغلب باشد ولی خیلی این احتمال ضعیف است ولی حتی اگر ابان بن تغلب نیز مقصود باشد، مشکلی ندارد و آن سند نیز صحیح است؛ علی آئی حال روایت از حیث سند مشکلی ندارد. اما آن چیزی که ما می توانیم از روایت استفاده کنیم این است که در روایت سؤال شده که: کسی که طلبکار است، سراغ بدهکار قبل از سررسید می آید و می گوید مقداری از بدهی را نیاز دارم، فلذا آن بخش را قبل از سر رسید به من بازگردان و من نیز مقداری از باقی مانده بدهی را برای شما کم می کنم، امام (علیه السلام) فرموده اشکالی ندارد. در قسمت دوم سائل این گونه می گوید: یا این که طلبکار می گوید مقداری از بدهی را بده و من نیز برای بقیه بدهی مهلت بیشتری می دهم یعنی مثلاً ۱ میلیارد طلب دارم ۵۰۰ میلیون آن را میخواهم، باقی پول را که قرار بود اول فروردین پرداخت کنید اول خرداد پرداخت کند، که امام علیه السلام هر دو صورت را می فرماید: (لَا أَرَى بِهِ بَأْسًا مَا لَمْ يَزِدْ عَلَى رَأْسِ مَالِهِ شَيْئًا) اشکالی ندارد به شرط این که به بدهی باقی مانده، چیزی اضافه نکنند.

محل بحث در مسئله دوم است که امام (علیه السلام) فرمودند اگر پول را بگیرد و برای بقیه مهلت بدهد به شرطی صحیح است که به بقیه پول چیزی اضافه نکند نه اینکه بگوید ۵۰۰ میلیون را الآن بده و باقی پول را تا ۳ ماه دیگر بده ولی بجای

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص: ۴۴۸.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص: ۴۸۴.



۵۰۰ میلیون باقی مانده، ۶۰۰ میلیون برگردان؛ به شرطی که این را نگوید زیرا که اگر اضافه کند مشمول قول الله عزوجل: «فلکم رءوس اموالکم لا تظلمون ولا تُظلمون» می شود که در این جا امهال با اضافه گرفتن جایز نیست، امهالی که مستلزم گرفتن پول اضافه از بدهکار باشد جایز نیست و چون روایت معتبره هست و امام هم به آیه شریفه استدلال کرده اند که این کار ظلم است.

فلذا به عنوان اشکال ممکن است کسی اینطور بگوید که هر چند در اینجا امام علیه السلام فرموده که: «لا أرى به بأساً ما لم يزدْ عَلَى رَأْسِ مَالِهِ شَيْئاً» یعنی بر بدهکاری چیزی اضافه نکند ولی ملاک این است که بدهی را به تأخیر بیندازد و چیزی بالاتر از بدهی به طرف مقابل پرداخت کند، حال چه به این صورت که «امهال به شرط زیادی» باشد یا این که شما با شخصی معامله ای انجام بدهید به شرط امهال، بنابراین فرقی نمی کند که «امهال مشروط باشد به اضافه» یا این که «اضافه مشروط باشد به امهال» مثل این که کالایی را ارزانتر بفروشد به شرط امهال، این دو صورت فرقی ندارند زیرا که حقیقت هر دو یکی است.

بنابراین مستشکل می گوید که در این حدیث می توان الغای خصوصیت نمود و اینطور نتیجه گرفت که شخصی که یک میلیارد نقدی را به تأخیر می اندازد، این امهال در مقابل ۲۰۰ میلیونی است که می خواهد سود بگیرد و اضافه بگیرد و آلا اگر جنس را ارزان می فروخت، طرف مقابل امهال نمی کرد و تأخیر نمی انداخت. بنابراین با توجه به این روایت و الغای خصوصیت کند، می توان گفت که این نحو معامله و این قرارداد باز خرید شرعاً مشروع نیست.

جواب

هر چند روایت از حیث سند مشکلی ندارد و روایت معتبری است حالا یا موثقه است یا صحیحه. لکن الغای خصوصیت در این روایت اشکال دارد زیرا که امام (علیه السلام) فرمودند که: «لا أرى بأساً ما لم يجد علی رأس مالهِ شیئاً» و در راه کار ششم، شخص بر رأس مال چیزی اضافه نکرده است و همان یک میلیارد طلبش را به تأخیر انداخته است و مهلت داده ولی بیع دوم، معامله دیگری بوده است که شخص در آن سود برده و ربح عائدش شده است و بخاطر سودی که عائد او شد، بدهی بدهکار را به تأخیر انداخته است، فلذا مساله ما ارتباطی با مورد روایت ندارد. بنابراین نمی توان از مورد روایت، الغای خصوصیت کرد و تمسک به این روایت برای عدم مشروعیت صحیح نیست.

بنابراین وقتی که این روایت شامل راه کار ششم نگردید، ادله مشروعیت معاملات (عمومات و اطلاقات) شامل این نحوه باز خرید هم می شود و مشکل حل می شود.

اشکال

اگر کسی به ذیل آیه شریفه استدلال کند که مرحوم امام (رحمه الله) به همین آیه شریفه استدلال کردند (که در پایان این بحث، خواهد آمد) که همه این ها اگر حیلۀ شرعی فرار از ربا باشد، اشکال پیدا میکند و به عبارتی این روش معامله باز خرید یک نحوه فرار از ربا است یعنی شما ۸۰۰ میلیون می خواهید بگیرید و یک میلیارد پس بدهید، که این حقیقت ربا است با



این تفاوت که قانون ربا را دور زده اید، که در پایان باید بحث کنیم که آیا این حيله های شرعی با توجه به ادله مرحوم امام (رحمه الله)، باطل هستند یا خیر؟

بنابراین فی نفسه و بدون در نظر گرفتن اشکال حیل ربا، این راهکار مشمول عمومات و اطلاقات می شود و در این صورت ظهور اولیة روایت، شامل این راهکار نمی شود و این راهکار از راهکارهای تأمین نقدینگی نیز مشروع می گردد.

راهکار هفتم

به این صورت است که یک معامله را انجام می دهد مثلاً طبق شنیده ها این کار در بانک مرکزی مطرح شده (شاید انجام هم شده باشد): بانک مرکزی نقدینگی می خواهد ولی طلا زیاد دارد فلذا طلاهایش را به شخصی می فروشد و بعد از این که فروخت، همان طلاها را از خریدار یکساله (مثلاً) اجاره می کند. مثلاً: بانک مرکزی به شخصی یک میلیارد طلا فروخته بعد این طلاها را اجاره می کند یک ساله، به اجاره بهای ماهیانه ۱۰۰ میلیون تومان که تا آخر سال می شود ۱ میلیارد و ۲۰۰ میلیون تومان. لکن این اجاره خالی نیست بلکه اجاره می کند به شرط تملیک یعنی بعد از این که یکسال تمام شد طلاها ملک بانک مرکزی می شود و در واقع خریدار یک میلیارد به بانک داده و ماهیانه ۱۰۰ میلیون میگیرد که در مجموع ۱ میلیارد و ۲۰۰ میلیون تومان از بانک پس می گیرد؛ بانک که نیاز به تأمین نقدینگی و پول داشته است، این مقدار پول به دست آورده است و تا آخر سال قسطی پرداخت می کند. این هم یکی از راههای تأمین نقدینگی است.

بنابراین راهکار هفتم عبارت است از: بیع به شرط اجاره به شرط تملیک، چه شرط کنند یا شرط نکنند بلکه در عمل چنین انجام دهند، که اگر شرط بکنند، می شود بیع به شرط اجاره به شرط تملیک و اگر شرط نکرده باشند، بیع اول انجام شده است و بعد از آن اجاره به شرط تملیک انجام شده است.

البته به شرط تملیک هم دو گونه است:

۱- اجاره به شرط تملیک به نحو شرط الفعل: یعنی آخر سال وقتی اجاره تمام شد، مکلف و ملزم است این کسی که اجاره داده، این طلاها را به بانک مرکزی تملیک کند

۲- اجاره به شرط تملیک به نحو شرط نتیجه: یعنی بعد از اینکه اجاره تمام شد، خود به خود طلاها به ملک بانک مرکزی در می آید.

بررسی مشروعیت راهکار هفتم

شرط تملیک یعنی اجاره به شرط تملیک به نظر می رسد مشکلی ندارد یعنی بیع اول صحیح است و مشمول احل الله البیع و اوفوا بالعقود است و اگر شرط شده باشد (به شرط اجاره) مشمول «المؤمنون عند شروطهم» می شود و اجاره هم



مشکلی ندارد چرا که ادلة اجاره در این جا جاری می شود^۱ و شرط ضمن اجاره هم که اشکالی ندارد زیرا که مشمول «المؤمنون عند شروطهم» می باشد.

لکن محلّ کلام در شرط نتیجه است که آیا شرط تملیک را به نحو شرط نتیجه می شود انجام داد یا نه؟ یعنی می شود یک شیء خود به خود ملک کسی بشود بدون بیع یا بدون صلح یا بدون هبه و امثال اینها؟ اگر گفته شود که تملک خود به خود می تواند محقق شود، اشکالی ندارد ولی اگر بر اساس مبنای برخی از علماء که اشکال کرده اند، پیش برویم، شرط نتیجه در این جا با مشکل مواجه می شود.

لکن جواب این است که حتی اگر قائل شویم که تملک بدون سبب، نمی شود، می گوییم که در اینجا سبب دارد و سبب آن همان شرط است، یعنی آن شرط، سبب تملک بانک بسبب این اموال {طلاها} می شود فلذا تملک بدون سبب نیست.

بنابراین به نظر می رسد که شرط نتیجه هم در این جهت مشکل نداشته باشد پس این راهکار هفتم هم علی الظاهر مشکلی ندارد و می شود از این راه هم تأمین نقدینگی کرد. البته همان شبهه حیل ربا باقی است، که در پایان به آن می پردازیم.

^۱ زیرا که بودن طلا در بانک مرکزی، سبب اعتبار بانک مرکزی است و پشتوانه او محسوب می شود و همین منفعت عقلانی، مجوز و مصلح عقد اجاره بانک می شود که عین محفوظ است و منفعت آن به بانک می رسد. (البته در مثال های دیگر چنین اشکالی به عقد اجاره مطرح نیست زیرا که مبیع دارای منفعت مثل کارخانه و... اجاره داده می شود نه طلا).